

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

شهادت جانگداز مولای مان امام همام حضرت ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء و فاطمه ی معصومه علیها السلام و همه ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما گرامیان تسلیت عرض می کنیم و امیدواریم که همه ی ما جزو پیروان و شیعیان راستین آن بزرگوار و آباء گرامی و ابناء گرامی ایشان بوده باشیم و حق عظیمی که آن بزرگوار بر گردن همه دارند که معارف الهیه و همه ی ابعادی که در اسلام عزیز هست بیش تر به توسط آن جناب و پدر بزرگوار ایشان حضرت باقر سلام الله علیهما بیان شده است و روزی نیست که شاید فقیهی و بزرگی و عالمی مطلبی را بخواهد بگوید الا و این که در آن قال الصادق و قال الباقر سلام الله علیهما وجود دارد. این صلوات خاصی آن وجود مبارک را خدمت ایشان تقدیم می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ خَازِنِ الْعِلْمِ الدَّاعِي إِلَيْكَ بِالْحَقِّ النُّورِ الْمُبِينِ اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهُ مَعْدِنَ كَلَامِكَ وَ وَحْيِكَ وَ خَازِنَ عِلْمِكَ وَ لِسَانَ تَوْحِيدِكَ وَ وَلِيَّ أَمْرِكَ وَ مُسْتَحْفَظَ [مُسْتَحْفَظَ] دِينِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ حُجَجِكَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

یک نکته ای را هم عرض می کنم که بعضی از متدینین، کسانی که توی انقلاب سرمایه گذاری کردند شهید دادند و همیشه در جاهایی که لازم بوده میدان هایی که لازم بوده حضور داشتند این ها که به من نشان دادند مال همین نمایشگاه کتاب در تهران. که علناً کسانی که آمدند کتاب بخرند این ها بی حجاب بودند نه روسری سرشان هست بی حجاب، بی حجاب هستند از این نظر، حالا نمی دانم بدن ها و این ها را دیگر خبر نداریم این قسمتی که نشان من دادید بی حجاب از نظر این که سرها اصلاً هیچ روسری سر آن ها نیست و اگر نگوییم این ها حالا مثلاً کلاگیس هست که حالا حمل بر صحت باشد بگوییم گرچه آن هم اشکال دارد بخاطر این که زینت است و «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» (نور، ۳۱) شامل آن می شود حق ندارد که اگر آن زینت هست ... مثل لباسی که کسی ستر کند خودش را به لباسی که زینت هست خب حرام است چون «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» بنابراین این نه شایسته ی جمهوری اسلامی است نه شایسته ی وزارت ارشاد است و نه شایسته ی دست اندرکاران این کار هست یک کشور اسلامی است این جور همه ی عالم ببینند. واقعاً من آشنا هستم با بعضی از کسانی که با یک

زمینه‌ی فکری و یک اعتقادی از دانشجویانی که از خارج آمدند این‌جا برای تحصیل که ما می‌خواهیم بریم در یک محیطی که ... انگلستان نرفتند کجا نرفتند کجا نرفتند از متدینین بعضی کشورها. آمدند این‌جا و این‌که بچه‌های بیابند ... حالا می‌آیند این‌جا این چیزها را که می‌بینند خیلی زده می‌شوند یک حرف‌هایی هم می‌زنند که ... همین دیشب پدری از آن‌ها با من تماس گرفته بود می‌گفت که ... خب یک مقداری من ناراحت شدم از حرف‌های او. ولی می‌گفت منافق هستند این‌ها. نفاق است این‌جا. خب به این‌جا می‌رسد دیگر، می‌گوید ظاهر حرف شما یک چیز است باطن کارتان یک چیز دیگری هست. این‌ها خیلی مهم است. مسئولان محترم باید توجه داشته باشند این خون‌های پاکی که ریخته شده برای عمل به احکام اسلام و آن توقع و انتظاری که همه‌ی دین‌داران عالم و کسانی که به اهل بیت علیهم السلام دلبسته هستند ... البته بحمدالله خدای متعال بخاطر آن ایمان‌هایی که عده‌ای دارند واقعاً اخلاصی که دارند اخلاص رهبری، اخلاص بسیاری از خانواده‌های شهدا، جانبازان، دیگران، عنایات ویژه‌ای دارد می‌فرماید. همین مسئله‌ی سلام فرمانده که الان این‌جور اوج گرفته، نه فقط در ایران. در کشورهای دیگر این‌جوری و نه در فقط یک شهر، در روستاها، شهرها، این طرف، آن طرف، این عنایت ویژه به حضرت بقیه‌الله ارواحنا فدا که الان دارد اوج می‌گیرد و ان شاءالله جهانی بشود و همه این نگاه به آن فرمانده‌ی عزیز و اصیل ان شاءالله ... این خیلی مهم است و خدا متعال ... همان‌طور که حضرت آقا نقل می‌کردند از امام که من در همه‌ی مسائل یک دست غیبی را می‌بینم که دارد حمایت می‌کند. یک چیزی پیش می‌آورد یک وقت توی ذهن یک کسی یک ادعایی را پیش می‌آورد که انجام می‌دهد این‌جور ... حالا توی گرانی‌ها، توی مشکلات، توی همه ... اما یک مرتبه دل‌ها را یک‌جوری متوجه نقطه‌ی اصلی عالم امکان و آن حضرت بقیه‌الله ارواحنا فدا در عصر ما هست. ان شاءالله این فرمانده‌ی عزیز که جان‌ها فدای او باد ان شاءالله از همه‌ی ان شاءالله ماها راضی باشد و خودش عنایت بفرماید که دل‌ها بخصوص مسئولان محترم ان شاءالله در صدد این باشند که رضایت آن بزرگوار را تحصیل کنند و از آن‌چه که معلوم است آن بزرگوار به آن‌ها راضی نیست از آن‌ها پرهیزند که اگر این‌طور شد «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد، ۷)

خب این هم وظیفه‌ای بود که ما بعد از اطلاع از این امور نباید ساکت باشیم بالاخره باید حرفی بزنیم حالا ان شاءالله امیدواریم که اثر هم بکند. البته همان‌طور که قبلاً هم عرض کردیم جناب آقای رئیسی دامت برکاته انصافاً از قبل من ایشان را می‌شناسم در صدد این هست می‌خواهد اسلام پیاده بشود این یک عقیده‌ی جزمی است که ایشان دارد و در این صدد هم هست واقعاً. بالاخره کار هم مشکل است. و خب اطرافیان و کسانی هم که برمی‌گزینند حالا دیگر آن‌ها را که آدم صد در صد نمی‌داند ایشان اعتمادی می‌کند حالا امیدواریم که وزیر محترم ارشاد هم این توجه ... یعنی ممکن است که توجه نداشته ایشان یا غفلت بوده یا موردی بوده ولی باید بی‌ازبیش از این توجه کنند. مانند مسئله‌ی قبل نباشد که در آن مسئله‌ی قبل هم مطلب ناشایسته‌ای انجام شد و این‌جا هم همین‌طور و برای ما در در مسائل اسلامی فرقی نمی‌کند

دولت‌ها، دولتی با دولت آخر فرقی نمی‌کند هر جایی اشکالی باشد باید به آن توجه کرد و در صدد رفع آن برآمدن شاءالله که همه موفق به انجام وظایف و فهم آن‌ها و بعد انجام آن‌ها خالصاً لوجه‌الله تبارک و تعالی باشیم.

خب بحث در این مسئله بود که اگر فضولی لنفسه باع. آیا این با اجازه برای اصیل با این که برای خودش فروخته است با اجازه‌ی اصیل صحت پیدا می‌کند برای خود اصیل أم لا؟ بحث در این مسئله هست. یک مسئله‌ی دیگری هم داریم که بعد مطرح می‌کنیم ان شاءالله که با اجازه‌ی اصیل این بیع برای فضولی می‌شود درست بشود یا نه؟ اما الان این است که با اجازه‌ی اصیل، برای خود اصیل درست بشود.

خب این دو اشکال مهم در آن بود. یک اشکال از ناحیه‌ی تصویر انشاء خود این فضول که چه جور می‌آید انشاء می‌کند؟ یک اشکال هم از ناحیه‌ی این بود که این اجازه می‌خواهد به چی بخورد تا با الحاق اجازه آن بیع فضولی درست بشود؟ کلام در این اشکال ثانی بود. حاصل اشکال هم این بود که فضول این مال را این متاع را فروخته است برای خودش، در قبال آن ثمن. آن مشتری هم قبول کرده که این مال، مال او باشد و تملک کند در قبال آن ثمن. خب این برای خودش گفته. با اجازه‌ی جناب اصیل این چه جور می‌شود برای خود اصیل؟ آن چیزی که انشاء و عقد از ناحیه‌ی فضول این است که این متاع مال او باشد و این ثمن مال من باشد آقای اصیل، این را که نمی‌خواهد اجازه کند. که ثمن مال آقای فضول باشد. باید اجازه کند که این ثمن مال من باشد مال من اصیل باشد. معامله درست بشود برای خودم.

خب این که انشاء نشده که برای خودت باشد. آن که انشاء شده این است که ثمن مال آن باشد. پس بنابراین این اجازه این جا کیف یُتصور و یُعقل که بخواهد الحاق بشود و آن معامله را درست کند؟

برای حل این مشکله ما البته دو راه داریم یک راه این است که ما می‌گوییم ما نمی‌فهمیم ولی دلیل داریم که درست است. که حالا آن را بعد می‌گوییم. مثلاً همان روایت محمد بن قیس، کسی به آن استدلال کند بگوید امام فرموده که درست است چرای آن را ما نمی‌فهمیم. لزومی ندارد که ما بفهمیم. آن ولیّ مطلق است بنده هر وقت این جوری معامله‌ای شد من می‌گویم ثمن مال مجیز است آن هم مال او هست. تعبدی است. فعلاً در صدد آن اصلاح نیستیم. آن بعداً می‌آید. این که نه علی القواعد این را درست کنیم و بتوانیم با درست کردن آن بگوییم مشمول اطلاقات ادله و عمومات ادله می‌شود. «أَحْلَ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، ۲۷۵) «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، ۱) و این‌ها می‌گیرد. این جوری می‌خواهد درست بشود فعلاً.

خب راه‌هایی گفته شد راه مرحوم شیخ اعظم را هم گفتیم این راه ایشان را تکرار می‌کنیم بخاطر بعضی جهاتی که شاید قبلاً این جهت آن را توضیح ندادیم. ایشان قدس سره می‌فرمایند تارةً فضول بایع است و اصیل می‌آید اجازه می‌کند و تارةً فضول مشتری است. بایع اصیل است مشتری فضول است با پول مردم آمده دارد چیزی می‌خرد. اگر بایع فضول باشد این جوری درستش کرد حاصل کلام این شد که این جوری درست کردند. فرمودند که آقای مالک فضول چکار می‌کند؟ می‌آید می‌گوید این متاع مال تو مشتری، من تملیک به تو کردم در مقابل آن پول که آن پول مقابل این کالا باشد. ما انشاء الفضول این است دیگر. خب آقای اصیل هم می‌آید می‌گوید همین کار را من تنفیذ کردم. تنفیذ کردم یعنی

چی؟ یعنی بله این مال او باشد در مقابل آن ثمن که آن ثمن مقابل همین کالایی باشد که از جیب من دارد خارج می‌شود. و توی آن انشاء بایع فضول نیفتاده که آن ثمن مال من باشد. توی مُنشأ نیست. بلکه آن مقتضای ادعایی است که او دارد که من مالک هستم. و الا آن ما یُنشئه آن آقای بایع این است. که این متاع مال شمای مشتری تملیک به شما در مقابل این که آن پول عوض این باشد. اما حالا این عوض کجا برود؟ از این ساکت است. انشاء از این ساکت است. بله مقتضای این که این پول عوض آن متاع باشد این است که برود توی کیسه‌ی همان که آن متاع از کیسه‌ی او خارج شده این دیگر لازمه‌ی این مقابله و این که این عوض آن باشد هست. اما نه چیزی است که آن را اُنشئه العاقد و البایع الفضولی. منتها آقای بایع فضولی چون به غلط ادعا کرده که من مالک هستم حالا به دو نحوی که قبلاً گذشت آن می‌گوید پس می‌آید توی کیسه‌ی من. شما غلط می‌کنی که می‌گویی توی کیسه‌ی من می‌آید. ولی آن از این جهت دارد می‌گوید که توی کیسه‌ی من می‌آید. اگر هم می‌گوید لنفسه فروخته به همین معناست. که یعنی چون به آن ادعا می‌آید توی کیسه‌اش، در مقام تطبیق از این جهت می‌گوید لنفسه فروختم. پس ما اُنشئه ...

خب پس در این ناحیه این جوری درست می‌کنیم. این اگر بایع فضول باشد. اما اگر مشتری فضول بود و آمد گفت که تملّکتُ هذا الكتاب به بایع اصیل، به کتاب فروش اصیل. گفت تملّکتُ هذا الكتاب بهذه الدراهم. که این دراهم را از کیسه‌ی کسی برداشته. یا ملکُ هذا الكتاب بهذه الدراهم یا قبلتُ هذا البيع بهذه الدراهم. شیخ فرموده است که آن توجیهی که آن جا کردیم این جا نمی‌آید. چرا؟ برای این که آن چیزی که الان این جا مشتری انشاء کرده است این است که من تملّک کردم آن متاع را از اصیل در مقابل این. این جا آقای اصیل می‌گوید تنفیذ کردم این کار را. معنای آن چه می‌شود؟ معنای آن تملّک خودش می‌شود؟ نه. چون آن آقای مشتری چه گفته؟ گفته تملّکتُ. خودم تملّک کردم. خودم مالک شدم در مقابل این. آن جا درست می‌شد. چون آن می‌گفت تملیکت کردم در مقابل این. آقای اصیل می‌گفت این را قبول کردم. بله این تملیک کرده در مقابل این. من هم قبول کردم که این مُنشأ محقق باشد. حالا که این مُنشأ محقق شد خود به خود معنای آن چی هست؟ چون در مقابل این است دیگر. وقتی در مقابل این شد باید برود همان جایی که آن معوض از آن جا خارج شده. آن کی هست؟ آن من اصیل هستم. خب این لازمه قهراً باعث می‌شد که بیاید توی جیب من. اما اگر مشتری آمده این جوری گفته. مشتری فضول است گفته تملّکتُ به این دراهم مغصوبه در واقع، یا دراهمی که خیال می‌کرده که مال خودش هست اگر غضب هم نکرده بوده ولی اشتباهاً خیال می‌کرده مال خودش هست. می‌گوید تملّکت به این. اگر آقای اصیل در این جا، یعنی مالک آن پول‌ها، مالک آن دراهم که اصیل است بیاید بگوید اُنفذتُ، اگر بخواهد بگوید اُنفذتُ همان که او گفته بخواهد انفاذ بشود این که بر خلاف مقصود او هست. و علاوه‌ی بر این که با این کار آن معنای مبادله و معاوضه محقق نمی‌شود. چرا؟ برای خاطر این که مثنی و کالا از جیب کسی خارج شده و رفته توی جیب این فضول. ثمن آن از جیب این آقا دارد خارج می‌شود. معاوضه محقق نمی‌شود. و اگر غیر این را بخواهد بگوید خب

پس عقدٌ مستأنفٌ می‌شود. یک چیز جدیدی می‌شود. آن غیر از آن هست که آن ... انشاء او نیست. یک عقد جدیدی باید بشود.

پس ما اُنْشَأَ الفضول المشتري او اگر بخواهد انفاذ بشود اصلاً بر خلاف مقصد آقای اصیل هست که می‌خواهد مال خودش بشود آن مَثْمَن. و حال این که مشتری گفته نه آن مَثْمَن مال من بشود مال خود این فضول بشود. اگر بخواهد نه اجازه کند به این نحو که مَثْمَن بیاید توی ملک خود این آقای اصیل، ثمن از ملک این خارج بشود برود در ملک آن اصیل آخر که بایع بوده این هم که اصلاً انشاء نشده عقد جدید می‌خواهد. شیخ فلذا به این لحاظ می‌فرماید آن حرف قبلی ما در این جا نمی‌آید.

س: استاد انشاء یک امر خارجی هست در عالم اثبات هست دیگر. عالم الفاظ است درست است؟ انشاء خارجی است؟ کی گفته که همه جا مَلْکُتٌ و تَمَلْکُتٌ هست.

ج: حالا اگر این جوری شد.

س: می‌گفت اشتریتُ.

ج: اشتریت هم معنای آن همین است اتفاقاً. و قبلت هم تازه همین جور می‌شود.

س: چه جوری می‌شود قبلتُ؟

ج: چون می‌گوید قبلتُ لِنَفْسِی دیگر. یعنی قبول کردم که این متاع مال من باشد در مقابل این.

س: چه جوری تقسیم می‌کنید؟؟؟ آن جا هم می‌گویید بعثُ لِنَفْسِی. چه جوری می‌گویید قبلتُ لِنَفْسِی؟

ج: کجا؟

س: توی بعثُ شما نمی‌فرمایید لِنَفْسِی، توی قبلتُ می‌فرمایید لِنَفْسِی، اشتریت لِنَفْسِی. این لِنَفْسِی را از کجا می‌آوردید؟

ج: آن جا گفتیم این جوری اگر. اگر آن جا هم شیخ فرموده من ملتزم هستم باطل است. اگر واقعاً قصدش این جوری باشد و این جوری بیاورد تصریح کند می‌گوییم باطل است آن جا.

س:؟؟؟

ج: بله آن جا هم همین جور. آن چه که ایشان فرموده ما ملتزم هستیم. اما اگر بیاید بگوید که نه، همین جور فقط می‌گوید بعثُ بهذا. این جا را تصحیح می‌کنیم. اما اگر بعثُ لِنَفْسِی و لا أُرید غیر هذا باطلٌ. فلذا فرموده باطلٌ. این قابل تصحیح نیست با اجازه.

س: اگر گفت قبلتُ آن معاوضه را.

ج: معاوضه این بود ما اُنْشَأَ این بود که آن متاع بیاید توی کیسه‌ی من فضول، پول از کیسه‌ی آن آقا برود توی کیسه‌ی جنابعالی که بایع هستی.

س:؟؟؟ این لازمه‌اش هست.

ج: حالا ببینیم شیخ چه جور فرمایش کرده شیخ گفته آن راحت این جا نمی آید راست می گوید. می گوید آن وجهی که آن جا گفتیم آن بیانی که آن جا آن جوری گفتیم این جا نمی آید. حالا خودش یک راه حلی داده.

راه حل شیخ اعظم قدس سره چند تا مقدمه دارد. خلاصه ی حرف ایشان، آن عوامانه و خلاصه ی آن را بخواهیم بگوییم این است بعد آن توضیحی که ایشان داده. توضیح آن این است که مشتری فضول حرف واقعی و لبّش این است من این را خریدم برای مالکش، برای مالک این پول. منتها بی خودی خودش می گوید که من مالک هستم. تطبیقاً ولی آن که از آن صادر می شود و آن چه که او انشاء می کند آن را و حقیقت انشاء آن مشتری چیه؟ این است که این را خریدم برای مالک این پول. حالا آقای اصیل می آید قبول می کند. می گوید آنفدت. و مالک هم کی هست؟ خود من. تطبیق بر خود من، پس مال من می شود. این جان حرف شیخ است که در نهایت این است. حالا این را با یک بیان علمی ایشان می خواهند تصحیح بفرمایند. و فرمایش ایشان این است که «فالانسب فی التفصی أن یقال» این است که ایشان می فرمایند که این مشتری، این فضولی که مشتری است وقتی می گوید تملکت یا ملک یا قبلت، این تملکت، این ها را نسبت به خودش می دهد یا این قبولی که به خودش نسبت می دهد بما آنه زید است؟ یا یک شخصیت جزئی است که لیس الا هو و این؟ لا ینطبق علی غیره و فلان؟ این جوری هست؟ بما آنی آنی هست؟ یا نه بما آنی مالک هست؟ کأن این جوری می گوید تملکت بما آنی مالک. که این که آن مالک است و لو بالادعا، این حیثیت تقییدیه است برای این. اصیل هم وقتی می آید می گوید تملکت یعنی یک آدمی با پول خودش رفته دارد جنس می خرد. می گوید تملکت. ملک. آن جا هم یعنی بما آنی، دارای این خصوصیات این شناسنامه، یا بما آنی مالک لهذا الثمن؟ پس همه ی مشتری ها وقتی می گویند ملک، تملکت، ملک، قبلت، اشتریت، همه ی این ها به خودشان که نسبت می دهند بما آنهم مالکون للثمن. این مقدمه ی اولی. هر کسی که منکر این است حواله اش به ابوالفضل.

خب شیخ می فرمایند که این یک امر واضحی است. که بما آنه آنه نیست بما آنه...

مقدمه ی دوم: مقدمه ی دوم این است که پس این حیثیتی که من مالک هستم این حیثیت، حیثیت تقییدیه است نه تعلیلیه. نه این که چون من مالک هستم می شود مال خودم. یعنی موضوع مالک خود من هستم. نه. خودم بما آنی مالک. مثل همان فرمایش موسی ابن جعفر سلام الله علیه که «ما کان بأبی من جهة الامامة فهو لی و ما کان لأبی» از غیر جهت امامه ارث برده می شود بین ورثه ی امام صادق سلام الله علیه.

حالا همان جا هم این بحث هست بما آنه امام مالک هست؟ یا آن حیثیت تقییدیه است یا تعلیلیه است؟ یعنی شخص ائمه علیهم السلام، کلّ واحد منهم علیهم السلام. این بما هو امام صادق سلام الله علیه که یک انسانی است متولد شده است از این پدر، نام مبارکش این است این خصوصیات را دارد ایشان مالک وجوهات هست منتها علتش شده امامت ایشان؟ یا این که نه ایشان بما آنه امام مالک این ها هست؟ که حیثیت تقییدیه است.

ایشان می‌فرماید که این جاها که می‌گوییم تملّکت، ملک، ظاهر آن این است که حیثیت تقییدیه است. این هم مقدمه‌ی ثانی.

مقدمه‌ی ثالثه: هر جا حکم برود یک موضوعی را که حیثیت تقییدیه دارد در واقع همان حیثیت تقییدیه تمام موضوع حکم هست. در همین مثال امامت که عرض کردم اگر به فرض محال می‌شد امامت تجسّد پیدا کند در خارج، نه در امام صادق و نه در امام باقر و نه در سایر ائمه علیهم السلام. همین‌طور امامت می‌شد در خارج تحقق پیدا کند بگوییم این امامت است. اما نه امام صادق است نه امام باقر است نه امام علی سلام الله علیهم اجمعین هست. بله وجوهات مال همین بود. اگر گفتیم قلّد العالم، قلّد زیداً العالم، قلّد ذو علم، العالم یعنی ذو علم دیگر. این جا عالم بودن آن چی هست؟ حیثیت تقییدیه است. پس موضوع قلّد آن چی هست؟ عالم است علم است. نه آن ذو علم است آن ذو بخاطر این است که این در خارج بدون آن ذو محقق نمی‌شود. اما اگر می‌شد علم در خارج همین جور و برود و در خارج و خودش ... این علم است این علم است. خب می‌گفتیم اصلاً....

پس بنابراین موضوع هر جایی که حیثیت تقییدیه شد می‌شود چی؟ می‌شود تمام الموضوع همان. خب این هم مقدمه‌ی سوم.

مقدمه‌ی چهارم: پس بنابراین آقای مشتری فضول که می‌گوید تملّکت، پس بنابراین تمام موضوع برای این جا همان مالک بودن است. چون حیثیت تقییدیه شد دیگر؟ مالک بودنش شد حیثیت تقییدیه است. پس بنابراین در حقیقت این چون دارد قبول می‌کند برای مالک. تملّک می‌کند برای مالک. این مطاوعه، مطاوعه‌ی برای مالک است.

س: قضیه به شرط محمول نشد ذیل مالک مالک است؟

ج: یعنی آن حیثیتش مالک هست در حقیقت. آن کضم الحجر.... چون از آن جدا نمی‌شود می‌گوییم. و الا بله عرض کردم اگر می‌شد آن حیثیت تقییدیه‌ی خودش ورقلمبه در خارج، بدون آن چیزی که تقیّد به آن پیدا کرده خب تمام موضوع همان بود.

پس بنابراین این هم که می‌گوید که ... نتیجه‌ی حرف این می‌شود که من خریدم این را، تملّک کردم فلان، فلان، این‌ها برای کی؟ برای مالک. این هم پس به این تحلیل.

برگشت به این که این برای مالک است. حالا برای مالک شد. جناب اصیل می‌آید می‌گوید أنفذتُ هذا، من هم که دیگر الانطباق قهری. من هم که مالک هستم دیگر.

س: لِنَفْسِی کار را خراب نمی‌کند؟

ج: گفته تملّکتُ دیگر. گفته ملک، تملّکت. آن اگر لِنَفْسِی هم گفته از چه بابی هست؟ از باب این که آن حیثیت تقییدیه در من هست و من قائم است و من دعا می‌کنم که او هستم از این جهت هست.

پس بنابراین شیخ رضوان الله علیه با این تحلیل این جا هم آمدند چکار کردند؟ منتها این روش غیر از آن روشی است که در مورد فضول بایع است. در فضول بایع این قدر درد سر نداشت. خیلی راحت شد. اما در این طرف راحت نیست. آن حرفی که آن جا خیلی به راحتی می توانستیم بگوییم آن حرف را این جا نمی توانستیم بگوییم. چون انشاء این جا این بود که من تملک کردم در مقابل این پول. این را می خواهی امضاء کنی؟ این را که نمی شود امضاء بکنی. بر خلاف آن هست که آن می خواهد. اما این جا هم می گوید بله این که دیدی دارد می گوید که من تملک کردم من مالک شدم بما آنه مالک است. نه بما آنه زید و عمرو و فضول و فلان. بما آنه مالک هست. و لو ادعاء.

پس بنابراین این مطاوعه ی مشتری و این قبول مشتری هم می رود روی عنوان مالک. وقتی رفت روی عنوان مالک، خب آقای اصیل خودش مالک این پول هست دیگر. یعنی آن می رود به عنوان مالک این پول. خب این هم که مالک این پول هست می آید تنفیذ می کند می شود مال خودش دیگر. این فرمایش شیخ اعظم قدس سره هست.

خب این جا یک مناقشه ای محقق خوئی قدس سره دارند یک مناقشه هم مرحوم امام رضوان الله علیه قبلاً داشتند که در آن مناقشه ایشان با محقق ایروانی شریک هستند که ایشان فرمودند که این مسخره بازی ها، این چیزهایی که این ها ادعا می کنند که من مالک هستم این ها نمی شود کار را با این ها درست کرد.

آقای خوئی قدس سره و تبعه سیدنا الاستاد در فقه العقود، این ها اشکال شان این است که شاید این چیزی هم که ایشان می گفتند و الله العالم که نظر به آن داشتند یا نداشتند ولی با حسن ظن به ایشان می شود گفت که شاید همان را می خواستند بگویند. و آن این است که حیثیات تقییدیه دو جور هست. یک وقت حیثیت تقییدیه مطلقه است. یک وقت حیثیت تقییدیه ی مطلقه نیست. مثل ... من حالا توضیح عرض می کنم.

یک وقت می گوید آقا من یک صاع گندم از شما می خرم. آزاد است دیگر. یک وقت می گوید یک صاع من هذه الصبره. این دیگر نمی تواند برود از صبره ی دیگر، این دیگر نمی تواند برود گندم را از جای دیگر بردارد بیاورد. گفته من هذه الصبره. این ها اشکال شان این است که این که تملک می گوید درست است که بما آنه مالک. ولی بما آنه مالک که فقط ينطبق علیّ و لا ينطبق علی غیر. حیثیت تقییدیه است ولی حیثیت تقییدیه ی مقیده ی به این که لا ينطبق الا علیّ. و مضیق است. بنابراین باز هم آقای اصیل چی را باطل....ش آقای اصیل همین را بخواهد تنفیذ بکند باز چه می شود؟ می رود توی کیسه ی همان. می رود توی کیسه ی خودش. مالک مطلق که نگفته بود یا مالک واقعی. بله اگر بیاید بگوید که من این را برای مالک واقعی خریدم. برای مالک واقعی قبول کردم. منتها ادعا می کند که من مالک واقعی هستم. مثل تعدد مطلوب ها. ولی مالک واقعی قبول کردم. خب ولی من هم مالک واقعی هستم. این می شود درست. اما اگر این جوری گفت که ظاهر این که نفسی می گوید به قول ایشان، نفسی که می گوید یعنی آن حیثیت تقییدیه را مطلق قرار ندادم. برای مالکی که خودم هستم و لا غیر، آن مالک واقعی، آن مالکی که من هستم. آن. پس مطلق نیست. این هم فرمایش سیدنا الخوئی است که فرموده است «لیتوجه علیه أنّ الثابت للشيء من حیثیه تقییدیه و إنّ کان ثابتاً لنفس تلك الحیثیه» یعنی مقدمه ی

اولای شیخ قبول، مقدمه‌ی ثانیه‌ی شیخ هم قبول، که می‌شود مال همان حیثیت تقییدیه در واقع حکم. این‌ها همه قبول. «لکن لا علی وجه الاطلاق بل لخصوص الحصّة الحاصلة من تلك الحيثية فی ضمن ذلك الشيء» یک حیثیت تقییدیه‌ی خاص، آن در نظرش هست. پس این کار را حل نمی‌کند.

خب پس بنابراین نتیجه این شد که از این راه هم که شیخ اعظم زحمت کشیدند؟؟؟ ببینید این مطالب خیلی ذهن‌ها را باز می‌کند. ما توی خیلی از مشکلات عصر، مال مسائل شرکت‌ها، بانک‌ها، بیمه‌ها، چه ... اگر با این حرف‌ها آشنا نشویم و این مطالب را با آن‌ها آشنا نشویم آن‌جاها نمی‌توانیم. آن‌جا راه‌هایی را به ما نشان می‌دهد و لو اشکال هم داشته باشد اما ذهن را آماده می‌کند برای این‌که توی خیلی از جاها یک راه‌حل‌هایی بتوانیم پیدا بکنیم. و این‌ها خیلی مهم است. و کسانی که از این مباحث دور بودند خیلی کلاه سرشان می‌رود خیلی از جاها در آن مباحث.

توی امتحاناتی که می‌کنیم چون برای بانک مرکزی یک قانونی داریم که باید یک شورای فقهی بانک مرکزی داشته باشد که آن شورای نگهبان آن‌ها باشد که آن‌ها را چی کند. خب آن‌جا نوشته که باید علاوه بر این‌که علم اقتصاد و این‌ها را بلد باشد در مباحث معاملات مجتهد باشد. نه این‌که فقط کارشناس باشد که مسئله بلد باشد. مجتهد باشد. مجتهد توی این‌ها؟؟؟ آدم باید یک عمری ... این قانون اسباب زحمت شده خیلی واقعاً. این زیر و بم‌ها را، این احتمالاتی که این حضرات دادند این بزرگان دادند وقتی به مرحوم آشیخ کاظم می‌گفتند، می‌گفتند من در نجف بی‌کار نبودم که این طرف و آن طرف بروم با همان نان ماست و خرما بسنده می‌کردم و همه‌اش مشغول بودم و زیر کردم و فلان ... حالا این زیر و کردن این‌ها اگر هم که یک خرده طول می‌کشد یک مقداری از آن‌ها لازم است برای این‌که ما آشنا بشویم.

بقی کلام محقق خوئی و امام قدس سرهما که این دو تا را هم بیان کنیم و این مسئله تمام بشود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.